

## «پاچه ریخته»، ترکیبی ناشناخته در پند پیران

دکتر محسن صادقی<sup>۱</sup>

### چکیده

پند پیران متنی برجای مانده از قرن ۵ هجری قمری است. این کتاب، به سبب حفظ شماری از واژه‌های کهن، منبعی ارزشمند برای آگاهی از پیشینه زبان فارسی به شمار می‌رود. هدف این مقاله، بررسی و بیان معنی ترکیب نادر و ناشناخته «پاچه ریخته» در این کتاب است. به این منظور، واژه‌های مرتبط با این ترکیب از متون و گویش‌های فارسی استخراج و دسته‌بندی شده و سپس با توجه به شاهدهای موجود مبنی بر حذف همخوان «خ» /X/ در خوشه /xt/ پیوستگی این ترکیب با واژه‌هایی نظیر: «آبریت»، «آری» و «آوری» نشان داده شده است. بر این اساس، منظور از پاچه ریخته، پاچه‌ای است که موی آن پاک شده باشد. در زبان فارسی، مشتقاتی از مصدر «رودن» نیز به همین معنی دیده می‌شود. به‌ظاهر، «ریختن» و «رودن»، دو نشانه دارای مدلولی یکسان‌اند که هر یک از آن‌ها در دوره زمانی یا قلمرو جغرافیایی مخصوص به خود کاربرد داشته است. واژه‌های گویشی استفاده شده در این مقاله، به کمک واژه‌نامه‌های گویشی و تحقیقات میدانی فراهم آمده است.

**کلیدواژه‌ها:** پند پیران، پاچه ریخته، رودن، ریختن، گویش‌های ایرانی.

### ۱- مقدمه

در دست‌نویس‌های فارسی موجود در موزه بریتانیا، نسخه نفیسی نگهداری می‌شود که تا کنون نام مؤلف، زمان و مکان تألیف و کتابت آن بر ما پوشیده مانده است. این نسخه منحصر به فرد، با مقدمه و تصحیح جلال متینی و با سرمایه انتشارات بنیاد فرهنگ ایران زمین به سال ۱۳۵۷ به زیور طبع آراسته شده است. مصحح با الهام از مقدمه متن، عنوان «پند پیران» را برای این اثر انتخاب کرده است.<sup>۱</sup> این کتاب در بیست باب تدوین شده و موضوع آن بیان حکایات کوتاه و آموزنده از زندگی عرفا و بزرگان دین و اخلاق در موضوعات مختلف است. مصحح در مقدمه مبسوط خود درباره ویژگی‌های

رسم الخطی و خصوصیات زبانی *پند پیران* و برخی همسانی‌های آن با متونی نظیر *متنخب رونق* - *المجالس و بستان العارفين و تحفة المریدین* سخن گفته و تاریخ تألیف آن را با قراین زبانی و متن - شناسی حدود قرن ۵ هجری قمری دانسته است (*پند پیران*، ۱۳۵۷: چهارده). در پایان این کتاب، فهرست کاملی از لغات، اصطلاحات و ترکیبات به کار رفته در متن آمده است. مصحح در این فهرست در مقابل برخی از کلمات و ترکیبات دشوار و ناشناخته، با تواضع علمی، نشانه پرسش [؟] گذاشته است. این مقاله به بررسی یکی از این گونه موارد یعنی «پاچه ریخته» می‌پردازد و می‌کوشد به کمک لغات حفظ‌شده در گویش‌های زنده معنی آن را روشن کند؛ یادآوری این نکته ضرورت دارد که تاکنون در هیچ پژوهشی از ترکیب «پاچه ریخته» در حکایت زیر و بالطبع معنی آن، سخن به میان نیامده است.

#### «حکایت»

«حکایت: مالک بن دینار رحمة الله علیه در ریاضت نفس بدان درجه رسیده بود که سال‌ها بر وی بگذشتی و هیچ شیرینی و ترشی نخوردی و هیچ نان‌خورش نخوردی و میوه تر و خشک نخوردی. هر شب به در دکانی فراز شدی و شکسته‌ای بدادی و دو قرص بستدی و روزه بدان بگشادی. گاه‌گاه چنان اتفاق افتادی که گرده‌ها هنوز گرم بودی و خوش خوردی. و اندر همه عمر وی، نان‌خورش وی آن بودی، که وقتی نالنده شده بود و از نالندگی بهتر شده بود و آرزوی گوشت در وی افتاد چنان که عادت بیماران باشد. یک روز و دو روز [و] ده روز بگذشت و صبر کرد تا کار از حد بگذشت و طاقتش طاق شد و به دکان روآسی شد و شکسته‌ای بداد و گفت: یکی پاچه به من ده. روآس یک پاچه ریخته به وی داد. بستد و در آستین نهاد و برفت. روآس شاگرد از پی او بفرستاد و گفت: ببین که چه می‌کند. بعد از زمانی شاگرد باز آمد گریان و گفت: راست که از اینجا برفت، آن پاچه از آستین بیرون کرد و دو سه بار ببویید و باز آستین نهاد و گفت: این بس بودت یا نه؟ گفت: بیش از این نرسدت. این بگفت و آن نان و پاچه از آستین بیرون کرد و به درویشی داد...» (همان: ۱۷).

#### ۲- بحث و بررسی

ترکیب «پاچه ریخته»، در واژه‌نامه‌های دستیاب فارسی مانند *لغت فرس اسدی*، *برهان قاطع*، *لغت‌نامه دهخدا* و *ذیل فرهنگ‌های فارسی* ثبت و ضبط نشده و «ریخته/ریختن» نیز در معنایی متناسب با این

کاربرد در لغت‌نامه‌ها نیامده است. با این حال، در برخی متون و گویش‌ها شاهد‌های نسبتاً زیادی یافت می‌شود که در آن‌ها، ترکیبی از صورت گفتاری /گویشی «ریختن» به همراه «آب» یا به تنهایی، به معانی «لخت، صاف و پاک شده از موی» به کار رفته است، از قبیل:

## «آبریت»

افسانه‌های کهن: «مرغ را کشت و آبریت و بریان کرد و حاضر و آماده برای شب زیر سبد گذاشت» (صبحی، ۱۳۳۲-۱۳۳۱: ۱۵ به نقل از فرهنگ جامع فارسی، ذیل «آبروت»); آبریت به‌ظاهر ترکیبی از «آب» *âb* و «ریت» *rit* صورت گفتاری /گویشی «ریختن» از مصدر «ریختن» است. قریب با ذکر شاهدی از گویش وفس [ریتن: ریختن] نشان می‌دهد که گاهی همخوان «خ» /x/ در خوشه صامت /xt/ حذف می‌شود (۱۳۸۶: ۱۲۲). مصدر «ریختن» در برخی گویش‌های دیگر نیز با حذف همخوان «خ» /x/ به کار می‌رود؛ از آن جمله است: «دماوندی *ba-rit-an*، برغانی *be-rit-en* و یهودیان همدان *ret-an*» (کیا، ۱۳۹۰: ۴۲۵).

## «آبریت کرده»

علویه خانم و ولنگاری: «مقامات نیمه‌صلاحیتدار...چند مرغ آبریت کرده لاری و خروس اخته هم عوض نان و روغن به او دادند» (هدایت، ۱۳۳۸: ۱۱۳ به نقل از فرهنگ جامع فارسی، ذیل «آبروت»).

## «آری»

گویش راجی: آری *u: ri:* «پر کردن مرغ با آب جوش» (صفری، ۱۳۶۳: ۸۵).

## «او ریت کردن»

گویش زرقانی: «او ریت کردن *ow rit k.* کندن پر و بال مرغ و دیگر پرندگان با آب گرم» (ملک‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۷).

## «آوری»

گویش سبزواری: «آوری *âv ri*: جانوری که پر یا پشم یا موهای بدنش [با آب داغ] کاملاً پاک شده باشد» (محتشم، ۱۳۷۵: ۳۸).

## «اوریه کردین»

گویش سمنانی: «اوریه کردین ö ri ya kerdiyn انداختن مرغ یا کله گوسفند در آب جوش به منظور تمیز کردن» (جواهری و پژوهش‌شریعتی، ۱۳۸۶: ۱۸۴).

## «رت»

لغت فرس: «رت: برهنه و تهی بود. لیبی گفت:

فرمان کن و آهک کن و زرنیخ براندای  
بر روی و برون آر همه رویت ازو رت

(اسدی طوسی، ۱۳۵۶: ۱۵)

همین طور، عطار نیشابوری:

سر آن کاخ‌ها با خاک هموار  
زمینی رت نه در مانده نه دیوار

(لغت‌نامه دهخدا، ذیل «رت»)

گویش نیشابوری: «رت rēt ۱- ویژگی استخوانی که گوشت آن به طور کامل جدا شده باشد. ۲- ویژگی مزرعه‌ای که گوسفندان علوفه‌اش را به طور کامل خورده باشند و صاف و لخت شده باشد» (به نقل از دکتر موسی‌الرضا زاهدی گویشور نیشابور).

## «ریت»

گویش لکی: ریت Rīt «عریان و بی‌برگ» (ایزدینا، ۱۳۶۷: ۶۷) و ...

در برخی متون و گویش‌های فارسی، مشتقاتی از مصدر «رودن» نیز به همین معنی دیده می‌شود،

مانند:

## «آبروت»

شاهنامه حقیقت:

همه زان تب نار شد آبروت  
شدند پخته در دیک قدرت ثبوت

(جیحون‌آبادی، ۱۳۴۵: ۲۵۷) به نقل از (فرهنگ جامع فارسی، ذیل «آبروت»)

## «آبروت کردن»

ترجمه چند متن پهلوی: «جز آنکه با ماکیان خانگی جوان، که به شاهدانه و کامه‌شکین و زیتون پرورده شده است و آن را تافتن و رنجه ساختن و یک روز پیش کشتن و آبروت کردن... از مرغ همه خوب است» (۱۳۷۹: ۱۰۱ به نقل از رواقی، ۱۳۸۲: ۱۸).

## «او رود کرده»

گوش افصل آبادی (بیرجند): «اگر پوست پردار مرغ را در آب بجوشانند و پر آن را بکنند می‌گویند: «او رود کرده ow rud kerda» (راشد محصل و صادقی، ۱۳۸۹: ۷۹).

## «أروت»

گوش آفینی (زیرکوه قاین): «أروت owrut کندن پره‌های مرغ پس از آن که آن را در آب گرم انداخته باشند» (کیا، ۱۳۹۰: ۶۹).

## «رده»

فرهنگنامه قرآنی: «صلداً: رُت و رده ۳» (باحقی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۹۳۵)؛ ترجمه و قصه‌های قرآن: «داستان او چون داستان سنگی بود که خاکی بود بدان رسد بارانی تند بارانی بگذارد آن را رت و رده [صلداً]» (۱۳۳۸: ۴۸) به نقل از (رواقی، ۱۳۸۲: ۱۸).

## «روده شدن»

المصادر ابویکر بستی: «روده شدن. حرق: روده شدن پر مرغ (= جدا شدن از تن او، لخت شدن او). در پهلوی رودن به معنی کندن پر پرندگان و رودگ به معنی لخت است» (صادقی، ۱۳۹۱: ۳۴).

## «روده کردن»

المصادر ابویکر بستی: «روده کردن = جدا کردن. عرم: گوشت روده کردن از استخوان. عرق: گوشت روده کردن از استخوان. بیهقی: گوشت از استخوان باز کردن و بخوردن» (همان: ۳۰).

تاریخ بیهقی: «آتش در هیزم زدند و غلامان خوانسالار، با بلسک‌ها درآمدند و مرغان گردانیدن گرفتند و خایه و کوازه و آنچه لازمه روز مهرگان است ملوک را از سوخته و برگان روده می‌کردند» (بیهقی، ۱۳۸۱، ج ۱: ۵۰۰).

«روده کرده»

مهدب الاسماء فی مرتب الحروف و الاشياء: «السمیط: روده کرده» (سجزی، ۱۳۷۲: ۱۶۳).

«گربه روده»

حدیقه الحقیقه:

گربه روده چون زخم شانۀ بر ره سیل چون کنم خانه  
(سنایی غزنوی، ۱۳۵۹: ۴۱۶)

«رود»

دیوان فرخی سیستانی:

درخت رود از دیبا و از گوهر توانگر شد گوزن از لاله اندر دشت با بالین و بستر شد  
(فرخی سیستانی، ۱۳۷۱: ۴۰۵)

«روده»

قرآن قدس: «مثل اوی چون مثل سنگی و ران خاکی، رسید بدان بارانی سخت، بهیشت آن را روده [صلداً]» (۱۳۶۴: ۲۶۴) و ...

شاهد‌های ذکر شده نشان می‌دهد که به احتمال قوی، «ریختن» و «رودن» در متون و گویش‌های فارسی نو، دو نشانه در معنایی یکسان یعنی صاف و لخت و با توسع معنایی پاک شده از مو هستند که هریک از آن‌ها در دوره زمانی یا قلمرو جغرافیایی خاص کاربرد داشته است.

### ۳- نتیجه‌گیری

بهره‌گیری از واژه‌های دری حفظ شده در گویش‌های زنده، یکی از راه‌های برطرف کردن مشکلات لغوی متون کهن فارسی است. بر همین پایه، در این نوشتار کوشیده شد معنی و مفهوم ترکیب

ناشناخته «پاچه ریخته» در کتاب *پند پیران* روشن شود. بنابراین منظور از پاچه ریخته، پاچه‌ای است که موی آن پاک شده باشد. با توجه به شاهدهای ذکر شده مبنی بر حذف همخوان «خ» /x/ در خوشه صامت /xt/، «پاچه ریخته» در این کاربرد می‌تواند با برخی واژه‌های به کار رفته در متون کهن فارسی، یا حفظ شده در گویش‌های زنده، نظیر «آبریت»، «آبریت کرده»، «او ریت کردن»، «آوری»، «اوریه کردین» و «ریت» پیوند لفظی و معنایی داشته باشد. در برخی متون و گویش‌های فارسی، مشتقاتی از مصدر «رودن» نیز به همین معنی دیده می‌شود. «ریختن» و «رودن» در فارسی نو، دو مصدر مستقل‌اند، که بر یک مفهوم مشترک دلالت می‌کنند. با این حال، دور از ذهن نیست که این دو مصدر در ادوار قبلی زبان فارسی از یک ریشه منشعب شده باشند.

#### یادداشت‌ها

- ۱- «و هیچ چیز نیست مر دین را سودمندتر و نافع‌تر از حکایت پیران و نگرستن اندر سیرت و آثار ایشان که علما و بزرگان چنین گفتند که: همچون بیمار که زود علاج نیابد زود هلاک شود، و هرکه پند و حکایت پیران نشنود دین را زود بر باد دهد. پس علاج دین در پند پیران شنیدن است و اندر حکایت ایشان نگرستن...» (پند پیران، ۱۳۵۷: ۵).
- ۲- یکی از تحولات زبان فارسی در گذر زمان، حذف همخوان «خ» /x/ در برخی واژه‌هاست؛ «سیاوخش» (برهان قاطع، ذیل «سیاوخش») را با صورت آن در فارسی امروز، سیاوش، مقایسه کنید. حذف این همخوان، در خوشه همخوانی /xt/ نیز شاهدهای نسبتاً زیادی دارد؛ از آن جمله است:
  - آمره‌ای (گویش مردم آمره واقع در شرق همدان) - rixta- > ret- «ریختن» (حسن‌دوست، ۱۳۸۹، ج ۱: چهل و یک)؛ برای این تحول آوایی، در *واژه‌نامه شصت و هفت گویش ایرانی* (کیا، ۱۳۹۰) شاهدهای دیگری هم دیده می‌شود؛ از آن جمله است: «آموختن: یهودیان همدان a:mot-an» (همان: ۳۰)؛ «بیختن: افتر hi-vit-un، یهودیان همدان vet-an، یهودیان اصفهان vit-an» (همان: ۱۳۳)؛ «پختن: یهودیان همدان pet-an» (همان: ۱۵۲)؛ «پخته: یهودیان بروجرد pet-a» (همان: ۱۵۲)؛ «پر ریخته: دماوند par ba-rit-a» (همان: ۱۵۹)؛ «دوختن: دماوند ba-dut-an، طالقان ba-dut-en، افتر be-dut-on، شهبسوار dut-en» (همان: ۳۸۵ و ۳۸۶)؛ «ساخت و پاخت کردن: اولار، ساری be-sât-en» (همان: ۴۵۵)؛ «سوختن: طالقان، اولار: ba-sut-en» (همان: ۴۹۴)؛ «سوخته: یهودیان اصفهان sot-e» (همان: ۴۹۵).

۳- به ظاهر، «رُت» در این ترکیب، مشتقی از مصدر ریختن است که مصوّت آغازی آن با مصوت‌های بعدی همگون شده است.

۴- در تعلیقات تاریخ بیهقی، طبع یاحقی و سیدی، به نقل از ادیب (حاشیه ۵۱۱) آمده است: «... و برگان روده می‌کردند؛ برگان جمع برّه است و طریق روده کردن آن است که برّه را بعد از کشتن در آب گرم اندازند و بیرون آرند و موی و پشم آن را با دست بکنند و بعد از آن کباب کنند و این قسم کباب را عرب سمیط گوید»، در افغانستان هم به آن لاندی گفته می‌شود (بیهقی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۱۱۸۰). یاحقی و سیدی در توضیح «لیت»، در جمله «و نزدیک سپاه‌سالار رفتیم، پشت به صندوقی باز نهاده و لباس لیت از خزانه ملّحم» (همان، ج ۱: ۶۸۵) نیز آورده‌اند: «این واژه با همین املا یا چیزی میان لیت و لیث به قراری که در پانویس داده‌ایم، تنها در دو نسخه معتبر M و N آمده است و به گمان ما می‌تواند اصیل باشد. لیت به معنای لخت و برهنه همان است که به صورت لت به معنی لخت در لغت فرس (چاپ دبیرسیاقی، ص ۱۳) آمده و نیز به صورت «رُت» به معنی برهنه و تهی (همان، ص ۱۵) ... (بیهقی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۱۲۳۹).

۵- در فرهنگ ریشه‌شناسختی زبانی فارسی در مورد این واژه آمده است: «> فارسی میانه: rūt(ak) > ایرانی باستان: -rūta(ak) از ریشه -rū(-: rav) «درآوردن، بیرون کشیدن، کندن» [>هندواروپایی: leu- : lū «کندن، جدا کردن»؛ و یا >هندواروپایی: -reu «کندن، جدا کردن» (حسن‌دوست، ۱۳۹۳، ج ۳: ۱۴۸۲).

#### کتابنامه

- اسدی طوسی، علی بن احمد. (۱۳۵۶). لغت فرس. حواشی و تعلیقات و فهارس از محمد دبیرسیاقی. تهران: طهوری.
- ایزدپناه، حمید. (۱۳۶۷). فرهنگ لکی. گیلان: مؤسسه فرهنگی جهانگیری.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۷۹). ترجمه چند متن پهلوی. به اهتمام محمد گلبن. تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- بیهقی، ابولفضل محمد بن حسین. (۱۳۸۸). تاریخ بیهقی. ج ۱ و ۲. تعلیقات، توضیحات، و فهرست‌ها: محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی. تهران: سخن.
- پندپیران. ۱۳۵۷. تصحیح جلال متینی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ترجمه و قصه‌های قرآن. (۱۳۳۸). به اهتمام یحیی مهدوی و مهدی بیانی. تهران: دانشگاه تهران.



- جواهری، محمدحسن؛ پژوهش‌های شریعتی، پرویز. (۱۳۸۷). *واژه‌نامه گویش باستانی سمنانی*. سمنان: آبرخ.
- حسن دوست، محمد. (۱۳۸۹). *فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو*. ج ۱. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- حسن دوست، محمد. (۱۳۹۳). *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*. ج ۳. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۶۵). *لغت‌نامه*. تهران: مؤسسه لغت‌نامه.
- راشد محصل، محمدتقی؛ صادقی، محسن. (۱۳۹۰). «نمونه‌واژه‌های قرآن قدس در گویش‌های خراسان جنوبی» *دوفصلنامه زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*. سال سوم. ش ۱۰. صص ۷۱-۸۷.
- رواقی، علی. (۱۳۸۲). «گویش‌ها و متون فارسی (۱)». *نامه انجمن*. سال سوم. ش ۱۰. صص ۴۱-۱۳.
- سجزی، محمود بن عمر بن محمود بن منصور القاضی. (۱۳۷۲). *مهدب الاسماء فی مرتب الحروف و الاشیاء*. ج ۱. تصحیح محمد مصطفوی. تهران: علمی و فرهنگی.
- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم. (۱۳۵۹). *حدیقه الحقیقه و طریقه الشریعه*. تصحیح مدرس رضوی. تهران: دانشگاه تهران.
- صادقی، علی‌اشرف. (۱۳۹۱). «تحقیق در کتاب المصادر ابوبکر بستی». *آینه میراث*. سال دهم. ضمیمه شماره ۲۳. صص ۱۶۴-۵.
- صبحی، فیض‌الله. (۱۳۳۱ تا ۱۳۳۲). *افسانه‌های کهن*. تهران: بی‌نا.
- صفری، حسین. (۱۳۷۳). *واژه‌نامه راجی* (گویش شهرستان دلیجان). تهران: مؤلف.
- فرهنگ جامع فارسی. (۱۳۹۲). تدوین و ویرایش گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی؛ زیر نظر دکتر علی‌اشرف صادقی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- قرآن قدس (کهن‌ترین برگردان قرآن به فارسی). (۱۳۶۴). تصحیح علی رواقی. تهران: مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی.
- قریب، بدرالزمان. (۱۳۸۶). «تاریخچه گویش‌شناسی در ایران». به کوشش محمد شکر فومشی. *پژوهش‌های ایرانی باستان و میانه*. تهران: طهوری. صص ۱۳۷-۱۲۱.
- کیا، صادق. (۱۳۹۰). *واژه‌نامه شخصت و هفت گویش ایرانی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- محتشم، حسن. (۱۳۷۵). *فرهنگنامه بومی سبزواری*. زیر نظر عباس محمدیان. سبزواری: دانشگاه آزاد اسلامی سبزواری.

ملک‌زاده، محمدجعفر. (۱۳۸۰). *واژه‌نامه لهجه فارسی مردم زرقان فارس*. تهران: نشر آثار.

هدایت، صادق. (۱۳۳۸). *علویه خانم و ولنگاری*. چ ۳. تهران: امیرکبیر.

یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۷۱). *فرهنگ‌نامه قرآنی بر اساس ۱۴۲ نسخه کهن محفوظ در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی*. مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.